

Handwritten text in Urdu script, likely a list or index, written on a textured, dotted paper. The text is arranged in several columns and rows, with some words appearing to be underlined or separated by lines.

پروپوزیشن اور مطالعات فرہنگی  
آمال جامع علوم انسانی  
تاریخ

- دموکراسی در قریانگاہ / دکتر محمد علی موحد
- صاحب نسق، علی خان والی و... / دکتر شہریار عدل

مقاله‌ایی را که می‌خوانید بخشی است از کتاب دوم «خواب آشفته نفت» که در طی ماههای آینده از سوی نشر کارنامه منتشر خواهد شد. بدون تردید با انتشار دو جلد اول این مجموعه، تحقیقات و پژوهش درباره نفت و نهضت ملی وارد عرصه جدیدی شده است.

## ای رفته و باز آمده

«پیرنیا راست می‌گفت»

لوی هندرسن سفیر امریکا در ساعت ۶ بعد از ظهر اول شهریور ۱۳۳۳ (۲۳ اوت ۱۹۵۳) از در عقبی دربار وارد شد و به دیدار شاه رفت. این ملاقاتی خصوصی و محرمانه بود که به درخواست شاه انجام می‌شد. شاه روز پیش (نیم ساعت پیش از ظهر ۳۱ مرداد) از رم به تهران بازگشته بود. او هم هنگام فرار که بعد از شنیدن خبر شکست کودتای ۲۵ مرداد ساحل خزر را ترک گفت و هم هنگام بازگشت که پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت مصدق به سوی تهران می‌آمد سر راه در بغداد توقف کرده بود. هنگام رفتن هواپیمای شاه کمی پیش از هواپیمایی که ملک فیصل را از سفر اردن می‌آورد در فرودگاه بغداد نشست. شاه همان روز پس از دیدار با ملک فیصل خواستار ملاقاتی با سفیر امریکا در عراق شده بود. می‌خواست بداند چه خبر است و امریکا چه رهنمودی برای او دارد؟ می‌گفت مقامات مورد اعتماد دربار به او اطمینان داده بودند که کارها رو به راه است و کودتا قطعاً پیروز خواهد شد. حالا او متحیر بود که چگونه نقشه کودتا افشا شده و به شکست انجامیده است. سفیر امریکا که او را دید مردی پریشان حال، خسته و شکسته در برابر خود یافت که پس از سه شب بی‌خوابی در پیشانی خفت‌زده‌اش جز وحشت و اضطراب چیزی خوانده نمی‌شد.

می‌گفت در خارج از ایران پول اندکی دارد که کفاف هزینه سنگین خانواده او را نمی‌دهد و

می‌خواست پس از اقامتی کوتاه در اروپا به امریکا برود و کاری برای خود دست و پا کند.<sup>۱</sup>  
شاه در بازگشت به ایران نیز با ملک فیصل ملاقات کرد. این بار او دیگر آن فراری ترس زده و  
بلا تکلیف هفته پیش نبود. همه می‌دانستند و او نیز می‌دانست که کودتا این بار پیروز شده و  
زاهدی بر اوضاع مسلط گشته است. نایب‌السلطنه عراق (امیر عبدالله) همراه اعضای هیأت در  
فرودگاه بغداد انتظار او را می‌کشیدند. در ملاقات با ملک فیصل یک قبضه شمشیر مرصع به او  
هدا شد و شمشیر رمز پیروزی بود.<sup>۲</sup>

و شاه که به تهران رسید برای دیدن سفیر امریکا دقیقه شماری می‌کرد. می‌خواست بلا واسطه  
و رو در رو با نماینده دولتی که آن گردش باورنکردنی را در اوضاع پدید آورده بود به صحبت  
بنشیند. نگران بود که مبادا بند و بست‌های امریکا و بریتانیا با زاهدی برای او جز نقشی  
تشریفاتی و سمبلیک باقی نگذاشته باشد. حال که کودتا به نام او صورت گرفته و زاهدی به  
اتکای فرمان او مدعی مشروعیت شده بود او می‌خواست رشته کارها را در دست گیرد و از  
موقعیتی که پیش آمده بود برای تحقق آرزوهای دیرین خود بهره جوید و در مملکت‌داری پای  
جای پای پدر خود بنهد. این فرصت را او نمی‌بایستی فرو بگذارد. او می‌بایستی تا دیر نشده  
است نشان دهد که چه می‌اندیشد و چه می‌خواهد. اگر ارتشیان و گروه‌هایی که با شعار جاوید  
شاه به خیابان‌ها ریختند و کار کودتا را به انجام رسانیدند مظهر یک حرکت ملی و مردمی بودند  
- چیزی که دولت زاهدی و تبلیغات رسمی رسانه‌های غربی مدعی آن بودند - پس نمی‌بایستی  
هیچ کس میان او و ملت و ارتشی که او را می‌خواستند حائل شود.

شاه در بازگشت چنین می‌اندیشید و هرکس اندک شعوری داشت می‌توانست آن را در  
وجنات وی بخواند.

پیرنیا رئیس تشریفات دربار که به مناسبت شغلش بیش‌ترین فرصت را برای دیدن شاه داشت  
اولین کسی بود که این تغییر حال را در شاه دید و دریافت و آن چه را که خود دریافته بود با سفیر  
امریکا در میان نهاد. پیرنیا دم در که به استقبال سفیر رفته بود در گوش او گفت: شاه عوض شده  
است، او دیگر همان آدمی نیست که ما پیش‌تر می‌شناختیم. سفیر در گزارش ملاقات محرمانه  
اول شهریور می‌نویسد: پیرنیا راست می‌گفت. شاه با حرارت و مصممانه حرف می‌زد و کم‌تر  
نشانی از سردرگمی و پریشیدگی فکر در او پیدا بود. آن شاه که تا یک هفته پیش همه از لاعلاجی  
و درماندگی می‌گفت و عبارت‌هایی چون چه کنم؟ چه چاره سازم؟ از دست من چه برمی‌آید؟  
ورد زبانش بود اینک محکم و سنجیده و تا حدی طلب‌کارانه سخن می‌گفت.

شاه گفت و گو را با سپاس‌گزاری از محبت‌های امریکا شروع کرد. وقتی سفیر پیام تبریک  
رئیس‌جمهور امریکا را برای شاه خواند اشک در چشمان او حلقه زد. آیزنهاور در این پیام گفته

بود: «کاری که شما کردید تأثیری بسزا در حفظ استقلال و رفاه آینده ایران داشت.» شاه گفت نمی‌داند چگونه از علاقه‌ای که رئیس جمهور امریکا نسبت به ایران نشان داده است اظهار امتنان کند. او همیشه خود را در برابر این صمیمیت و دوستی مدیون خواهد دانست.

چند ساعت بعد که شاه با کرومیت روزولت فرمانده عملیات کودتا ملاقات کرد به او هم گفت: «من تختم را مدیون خدا، ملت، ارتش و شخص شما هستم.» از این چهار چیز آن چه نمی‌شد انکار کرد نقش روزولت و ارتش بود. اما شاه دلش می‌خواست پای دو عامل دیگر یعنی خدا و ملت را هم در میان بکشد. شک نیست که ماجرای ۲۸ مرداد به مراد ارتش و روزولت تمام شد اما آیا کودتا خدا و ملت را هم خشنود کرد؟! روزولت روایت می‌کند در اثنای گفت و گویی که او با شاه داشت مستخدم وارد شد و خبر داد که نخست‌وزیر آمده است و می‌خواهد شاه را ببیند. پس از آن که زاهدی وارد شد روزولت در پاسخ سپاس‌گزاری شاه چنین گفت: «ایران به هیچ وجه، نه به من و نه به امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها که مرا اینجا فرستادند، دینی ندارد. ما قدردانی مختصر شما را می‌پذیریم ولی نه به این معنی که مدیون ما هستید و تعهدی نسبت به ما دارید. آن چه ما انجام داده‌ایم در جهت منافع کلی و مشترکمان بود و نتیجه‌ای که گرفته‌ایم آن بهترین پاداش ما است.»<sup>۳</sup>

شاه نمی‌خواست همه چیز را به حساب امریکا و امرای ارتش بگذارد. می‌خواست پیش از همه به خود، و بعد به دیگران تلقین کند که اراده خداوندی و خواست مردم در آن چه گذشت بیش‌ترین نقش را داشته‌اند. در جواب سفیر هم پس از ادای تشکر، سخن را این گونه پی گرفت: «نجات ایران معجزه‌ای بود که بر اثر دوستی غرب، میهن‌پرستی ایرانیان و تفضل الهی انجام پذیرفت. نمی‌توان باور کرد که این همه عوامل، بدون خواست خدا، همزمان دست به دست هم داده باشند تا این کشور را نجات دهند؟» شاه از توده مردم سخن گفت، مردمی از «فقیرترین طبقات، ژنده‌پوشان و گرسنگان» که در راه او جان بر کف نهادند. او چگونه می‌تواند آن‌ها را فراموش کند؟ تا فقر و گرسنگی از این کشور ریشه کن نشده باشد چگونه می‌تواند احساس رضایت کند؟

این سخنان احساساتی البته مقدمه‌ای بود برای اصل مطلب: «ایران نجات پیدا کرد اما این پیروزی دوامی نخواهد داشت مگر آن که کمک‌های عمده و فوری از امریکا فرارسد. این فرصت را نمی‌توان از دست داد. این آخرین شانس ایران برای حفظ استقلال است.» سفیر تصدیق کرد و گفت آری، چنین می‌نماید که اگر دولت کنونی شکست بخورد جایگزینی جز کمونیسم نخواهد داشت.

شاه که گفته خود را در خلاف جهت مقصود خود یافت فوراً او را از اشتباه درآورد و گفت:



● دکتر محمدعلی موحد (عکس از پیمان هوشمندزاده)

«اگر من شکست بخورم جایگزین من جز کمونیسم نخواهد بود.» مردم اعتماد خود را به من نشان داده‌اند و اینک منم که باید ثابت کنم که شایستگی اعتماد آنان را داشته‌ام. دولت جدید بدون کمک سریع امریکا نمی‌تواند انتظارات مردم را برآورد. شاه از سفیر خواست بگوید که این کمک‌ها کی و چگونه و به چه میزان در اختیار ایران گذاشته خواهد شد.

#### خشت اول سیاستی بیست و پنج ساله

روشن بود که شاه چه می‌گوید و چه می‌خواهد. شاه می‌خواست غرب در ایران جز برای او حساب باز نکند. او سهمی برای زاهدی یا هیچ‌کس دیگر قائل نبود. می‌خواست در این دار دیاری جز خود او نباشد. این خشت اول سیاستی بود که می‌بایستی تا یک ربع قرن دیگر ادامه یابد.

زاهدی آدم شاه نبود. او را غرب به شاه تحمیل کرده بود و ناچار می‌بایستی تحملش می‌کرد. چیزی که هست زاهدی در غیاب او دولت تشکیل داده و کسانی را به وزارت منصوب کرده بود. می‌بایستی این رسمی نباشد که تکرار شود. گفت از ترکیب کابینه‌ای که زاهدی معرفی کرده است خشنود نیست. زاهدی به سراغ همان چهره‌های شناخته شده قدیم رفته که در کابینه‌های گذشته هم بوده و بی‌لیاقتی خود را نشان داده‌اند. شاید کنایه کافی نبود می‌بایستی بی‌پرده‌تر و صریح‌تر

بگوید: «به من گفته‌اند که امریکایی‌ها دربارهٔ امینی اصرار داشته‌اند که پست وزارت دارایی به او داده شود و کابینه پیش از ورود شاه تشکیل شود تا او در مقابل کار انجام شده قرار گیرد.»

سفیر گفت این اطلاعات که به شما داده‌اند درست نیست. من نمی‌دانم امینی را چه کسی انتخاب کرده است. هر کس که بوده امریکایی‌ها نبوده‌اند. آری سفارت بر آن بود که کابینه هر چه زودتر تشکیل شود تا دولت بتواند وظایفی را که بر عهده دارد انجام دهد ولی این نظر که اعضای دولت بدون مشورت با شاه انتخاب شوند ربطی به سفارت ندارد.

شاه از عقب‌نشینی سفیر خوشحال شد و گفت مطمئن است که امریکایی‌ها در صدد مداخله در امور شخصی دولت برنخواهند آمد. آن‌ها باید این تجربه را آموخته باشند که چنین روشی دوستی را در معرض شک و تردید قرار خواهد داد. به ویژه نباید در آینده هیچ‌گونه دخالتی در کنترل شاه بر نیروهای مسلح صورت گیرد. شاه تأکید کرد: نه ایرانی‌ها و نه خارجی‌ها نباید در روابط میان شاه و ارتش دخالت کنند. رزم‌آرا کوشید که ارتش را از او جدا سازد اما موفق نشد. مصدق موفق شد ولی این موفقیت به بهای از دست رفتن یکپارچگی ارتش تمام شد. اینک او باید وظیفهٔ سنگین بازسازی ارتش را بر پایهٔ وفاداری که ارتش به او نشان داده است بر عهده بگیرد وگرنه مملکت روی ثبات نخواهد دید.

۲۳

سفیر پرسید مگر شاه از روش کار زاهدی ناخشنود است و یا چنین می‌اندیشد که زاهدی در صلاحیت‌های او مداخله می‌کند؟ شاه که تا اینجا تیرش به هدف نشسته بود گفت نه، به زاهدی اعتماد کامل دارد و باور نمی‌کند که وی سودایی جز خدمت ایران و شاه ایران بر سر داشته باشد اما برخی از مشاوران زاهدی او را بر آن می‌دارند که کارها را بدون مشورت لازم با شاه انجام دهد. در هر حال او معتقد است که این مسائل در آینده قابل حل خواهد بود و در خصوص میزان مشورت‌ها تفاهم لازم حاصل خواهد شد.

به این اشخاص مدال می‌توان داد؛ اما...

سفیر که می‌ترسید بلندپروازی‌های شاه به زیان بند و بست‌هایی که با زاهدی شده بود تمام شود گفت: زاهدی و بسیاری از افسران ارتش جان خود را در راه شاه و مملکت به خطر انداختند و شاه باید به نحوی از آنان قدردانی کند. شاه گفت قدردانی خواهد کرد ولی انتظار بسیاری از افسران بازنشسته برآورده نخواهد شد چه آن‌ها می‌خواهند به مشاغل فعال گمارده شوند. عده‌ای از این افسران فاسدند و عده‌ای دیگر آدم‌های کهنه هستند که به درد امروز نمی‌خورند. به این گونه اشخاص مدال می‌تواند داد ولی نمی‌توان کار را به دست آن‌ها سپرد.

در اینجا شاه که حرف‌های خود را دربارهٔ دولت و ارتش زده بود باز به مسئلهٔ کودتا برگشت و

همان سؤال را که هنگام فرار در بغداد از سفیر امریکا در آنجا کرده بود با صراحتی بیش تر تکرار کرد: «آن شب بیست و پنجم مرداد کسی آن‌ها را لو داده بود. ممکن است این کار عمال انگلیس باشد؟»

### بدگمانی شاه نسبت به انگلیسی‌ها

شاه همیشه نسبت به انگلیسی‌ها بدگمان بود. بدگمانی او هم پُر بی جا نبود. انگلیسی‌ها از او خوش‌شان نمی‌آمد. پدر او را با خفت و خواری از ایران بیرون رانده بودند و بلندپروازی‌های او را بر نمی‌تافتند. انگلیسی‌ها عمال مورد اعتماد خود را تقریباً در تمام سطوح کشور داشتند. تمرکز قدرت‌ها در یک شخص یک بار در زمان رضاشاه آزموده شده بود. این امر با قیچی شدن پر و بال عمال دولت‌های خارجی ملازمه داشت و آن چیزی بود که انگلیسی‌ها نمی‌خواستند.

سفیر امریکا که تا اینجا تحمل کرده بود به واکنش برخاست و یادآور شد که شاه خود همیشه می‌گفت اگر بناست ایران نجات یابد انگلیس و امریکا باید سیاست‌های‌شان را یکی کنند و کار را با اعتماد به هم پیش ببرند. اینک آرزوی او به تحقق پیوسته و این دو دولت تفاهم کامل حاصل کرده‌اند. سفیر گفت حاضر نیستم باز دیگر حرف‌هایی دربارهٔ انگلیس یا امریکا بشنوم که اعتماد متقابل میان دو دولت را متزلزل گرداند. من می‌دانم که انگلیس در تمام این مدت با شاه رفتاری شرافتمندانه داشته است. شاه باید سودای دودوزه بازی کردن<sup>۱</sup> را از سر خود بیرون کند.

شاه در برابر این خطاب عتاب‌آلود سپر انداخت و چنین وانمود کرد که اکنون دیگر با شنیدن توضیحات سفیر امریکا از حسن نیت انگلیس اطمینان یافته و خیالش راحت شده است. سفیر گفت دستگاه‌های جاسوسی کمونیست‌ها خیلی پیشرفته است و وسائل شنود آن‌ها در همه جا هست - یعنی که شاید لو دادن کودتا در ۲۵ مرداد کار روس‌ها باشد - شاه گفت: شاید آن‌ها رمز تلگراف‌هایی را که میان تهران و رامسر مخاپره می‌شده کشف کرده بوده‌اند. سفیر گفت بلی شاید که این طور بوده است.

سفیر گوش مالی داده بود و حالا می‌بایستی مطمئن شود که شاه جدی بودن مطلب را خوب دریافته است و اخطار او را فراموش نخواهد کرد. پس گفت اگر ایران می‌خواهد که انگلیس و امریکا از سیاست مشترکی دربارهٔ ایران پیروی کنند نباید در همین حال که توقع کمک از سوی امریکا دارد چوب بر پالان انگلیس بکوبد. حالا اگر فردا مجلس تشکیل گردد باز نطق‌های آتشین بر ضد انگلیس شروع می‌شود. مطبوعات توده‌ای هم که جای خود دارد. شاه گفت: از آن عده نمایندگان مجلس که استعفا نداده‌اند خواهد خواست که جمع شوند و انحلال مجلس را اعلام



● ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ - رم - شاه و ثریا از عراق - به ایتالیا پناه می‌برند.

دارند. در آن صورت انتخابات جدید به بهار آینده خواهد افتاد و تا آن موقع دولت فرصت خواهد یافت که خیلی از چیزها را بدون مزاحمت مجلس انجام دهد. سنا هم کار خود را پیش از تشکیل مجلس تازه از سر نخواهد گرفت. برای آن شمار اندک از نمایندگان که در زمان مصدق خطر کرده و استعفا نداده بودند پاداش‌های مناسب در نظر خواهد گرفت و نیز مصمم است که مطبوعات خراب‌کار را به کلی ریشه‌کن سازد و سازمان حزب توده را از بیخ و بن براندازد اما در عین حال می‌خواهد تا آنجا که ممکن است با دولت شوروی روابط حسنه داشته باشد.<sup>۴</sup>

#### ایران در دو راهه کمونیسم و دیکتاتوری

اگر در سخنانی که شاه در این ملاقات نخست با سفیر امریکا پس از بازگشت به ایران گفت دقت کنیم اصول کلی سیاستی را خواهیم دید که تا یک ربع قرن دیگر بر فضای ایران حاکم بود. البته این عجیب می‌نماید که شاه کشوری مستقل با سفیر یک کشور خارجی این گونه سخن بگوید ولی شاه به خوبی از موقعیت خود آگاهی داشت و می‌دانست که خواسته‌های خود را باید به تصویب امریکا برساند. او آدمی قوی با رزانت عقل و ژرف‌اندیشی نبود اما بهره‌کافی از هوش و نوعی موقع شناسی خاص بازاریان داشت و می‌دانست که بهترین وقت همین حال است که زمینه مناسبی را برای تأمین آمال و مآل خود فراهم سازد.



آن بار اول که در دوازده سال پیش او را به میدان کشیدند و تاج شاهی بر سرش گذاشتند او در وضعی نبود که شرایطی برای کار خود بگذارد. اصلاً آن روز خود هم نمی دانست که چه می خواهد اما حالا بعد از دوازده سال اقت و خیز در فراز و نشیب سیاست، خود را و دور و بری های خود را می شناخت و می دانست که چه شرایطی با مزاج وی سازگار است و حالا که امریکا و انگلیس او را می خواهند و روی او حساب کرده اند چرا شرایط خود را نگوید و به قبولی آن اصرار نرزد. غرب با از میان برداشتن مصدق به طور قطع به جریان ملی گرایی نوحاسته که می توانست سدّی در برابر کمونیسم در ایران باشد پشت کرده بود و شاه در آن اوضاع و احوال مهره ای نبود که بتوان آن را به آسانی عوض کرد. او راست می گفت جایگزینی برای او جز کمونیسم باقی نمانده بود.

### پیام دلگرم کننده چرچیل

در ۲۵ اوت ۱۹۵۳ (سوم شهریور ۱۳۳۲) متن پیام شخصی و محرمانه چرچیل به شاه در اختیار سفیر امریکا در لندن قرار گرفت. این پیام می بایستی از طریق هندرسن به شاه تسلیم گردد. در آن تاریخ چرچیل تازه از بستر بیماری برخاسته و کار خود را در دولت از سر گرفته بود. مفاد پیام محرمانه وی از این قرار بود:

اینک که آن اعلیحضرت به سلامت به کشور خود بازگشته اند تبریک و تهنیت می گویم و صمیمانه امیدوارم که مساعی اعلیحضرت در رهبری ایران (Persia) به سوی آینده ای بهتر، که همیشه آرزومند آن بوده اند، قرین موفقیت باشد.

هندرسن در ۲۸ اوت (ششم شهریور) گزارش داد که پیام چرچیل را برای شاه قرائت کرده و او بسیار تحت تأثیر قرار گرفته است. شاه از هندرسن خواسته بود که متقابلاً جواب شخصی محرمانه او را به چرچیل برساند:

من عمیقاً از پیام تبریک دوستانه شما و آرزوهای خوب شما برای تقویت من در مواجهه با وظیفه دشواری که در پیش دارم قدردانی می کنم و موقع را مفتنم می شمارم که بازگشت شما به فعالیت را تبریک بگویم و سلامت مزاج و بهبود شما را آرزومند باشم.<sup>۵</sup>

### امریکا چه می اندیشید؟

اگر شاه بر سر آن بود که از کودتای ۲۸ مرداد برای تثبیت موقعیت خود استفاده کند و آینده ایران را در مسیری مطابق با آرزوهای خود بکشد، انگلیس و امریکا نیز هر یک سودایی دیگر

می‌بختند و از این جریان درسی دیگر آموختند.

رجال انگلیس خوشحال بودند که بالاخره اصلی را از دیدگاه سیاست خاورمیانه‌ای بریتانیا به اثبات رسانیده‌اند یعنی آن که در مناطقی که به طور سنتی زیر نفوذ انگلیس قرار داشتند می‌توان حکامی را که نغمه ناساز سر می‌کنند و بانگ نابهنگام بر می‌دارند از سر راه برداشت. اما از دیدگاه امریکا جریان ۲۸ مرداد ایران آغاز فصلی نو در سیاست جهانی بود. «دین اچسن که تا ژانویه ۱۹۵۳ وزارت خارجه امریکا را برعهده داشت مکرر به همکاران خود تاکید می‌کرد که بریتانیا شریک ارشد امریکا در خاورمیانه و ایران تلقی می‌شود.»<sup>۶</sup> یعنی که حرف اول در این منطقه از جهان با بریتانیاست و امریکا باید از شریک ارشد خود پیروی نماید. پس از کودتای ۲۸ مرداد این وضع به هم خورد و امریکا ابتکار عمل را به دست گرفت.

در ۸ سپتامبر ۱۹۵۳ (۱۷ شهریور ۱۳۳۲) وزیر خارجه امریکا به دستور رئیس جمهور پیامی به وزیر خارجه انگلیس فرستاد و گفت: تحولات اخیر شرایطی خیلی بهتر از آن چه چند هفته پیش ممکن می‌نمود در اختیار ما گذاشته و اینک ما در

وضع‌ی هستیم که می‌توانیم جریان حوادث را در خاورمیانه به نفع خود تغییر دهیم. من و رئیس جمهور برآنیم که «اگر در ایران با سرعت و قاطعیت بجنبیم می‌توانیم رخنه بسیار خطرناکی را که در خط اروپا تا آسیای جنوبی وجود دارد پُر بکنیم.» وزیر خارجه امریکا می‌گوید: «من رئیس جمهور را از مضمون مذاکرات خوبی که شما و چرچیل با کرمیت روزولت داشته‌اید آگاه کرده‌ام.» از این پیام پیداست که فرمانده عملیات کودتا در بازگشت از ایران با نخست وزیر و وزیر خارجه انگلیس مذاکراتی داشته و گزارش آن را به وزیر خارجه دولت متبوع خود در واشنگتن داده بود. روزولت در کتاب خود نوشته است که دیدار او با چرچیل در لندن دو ساعت طول کشید و چرچیل که در حالت نقاهت روی تخت خواب دراز کشیده بود، گزارش وی را با دقت شنید و در مقام اظهار خشنودی گفت: آرزو داشتم چند سالی جوان‌تر بودم و در این کار بزرگ زیر دست شما خدمت می‌کردم. روزولت می‌گوید: چرچیل تنها در یک جا از گزارش او ابرو درهم کشید و حالت ناخشنودی به خود گرفت و آن جایی بود که روزولت به شاه و زاهدی گفته بود:

ایران به هیچ وجه دینی ندارد نه به من، نه به امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها که مرا اینجا فرستادند. قدردانی مختصر شما را می‌پذیرم ولی نه به این معنی که مدیون ما هستید و تعهدی نسبت به ما دارید.<sup>۷</sup>



● کابینه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر زاهدی

## شاه و زاهدی

۲۸

باری شاه مطالبی را که در مذاکرات اول شهریور با هندرسن در میان گذاشته بود با حرارت و اصراری روزافزون در مذاکرات بعدی نیز دنبال می‌کرد. تمام حواس او جمع این نکته بود که در ایران پس از مصدق، برای سیاست‌های خارجی، هیچ نقطه اتکایی جز خود او وجود نداشته باشد و در این میان زاهدی بدجوری خیال او را ناراحت می‌کرد. شاه از همان ملاقات اول که با سفیر امریکا داشت یک راست در تخطئه زاهدی و خالی کردن زیر پای او می‌کوشید. در ملاقات ۱۸ سپتامبر (۲۷ شهریور) که نود دقیقه طول کشید کوشش بیش‌تری برای تضعیف موقعیت زاهدی به خرج داد. شاه گفت: مرتباً شکایت‌هایی از عمل‌کرد دولت به او می‌رسد. زاهدی پست‌های کلیدی را به کسانی داده است که بی‌عرضگی خود را در گذشته به اثبات رسانیده‌اند. حتی علما که تا حال با زاهدی موافق بودند شکایت آغاز کرده‌اند. گفته می‌شود عناصر فاسد و ناصالح که زاهدی به کار گماشته حتی در دادگستری راه بسته‌اند. زاهدی با آوردن افسران ناصالح و فاسد ارتش را تضعیف کرده و به اخطارهای او وقعی ننهاده است. هندرسن گفت: حرف‌هایی که شاه می‌زند مایه تأسف است. او باید مطالب خود را به صراحت با زاهدی در میان بگذارد و او را تشویق کند که او هم نظریات خود را بگوید.<sup>۸</sup> هندرسن بیهوده می‌کوشید تا باب گفت‌وگو و تفاهم را در میان شاه و نخست‌وزیر باز کند.

هواداری زاهدی از افسران بازنشسته نقطه ضعفی برای او بود. زاهدی در بدنه فعال ارتش

نفوذی نداشت. رفقای او جزو بازنشستگان بودند و او خود را در مقابل آنان متعهد می‌دانست. می‌گفت اگر به این رفیقان که در بدترین روزها با من بوده‌اند پشت بکنم دیگر کسی تره به ریش من خرد نخواهد کرد. زاهدی پیش از آن که شاه به تهران وارد شود از افسرانی که در طی دو سال پیش (دوران حکومت مصدق) بازنشسته شده بودند دعوت کرد که «فوراً تقاضای کتبی خود را» برای اعاده به خدمت به ستاد ارتش تسلیم کنند. ظاهراً این دعوت فردای روز ۲۸ مرداد صورت گرفته بود.<sup>۹</sup> شاه نسبت به هرگونه دخالتی از سوی نخست وزیر در ارتش حساسیت نشان می‌داد. در یادداشت‌های فردوست آمده است.

محمدرضا به ایران بازگشت. از همان آغاز مشخص شد که او تحمل زاهدی را ندارد. به خصوص که اردشیر (پسر زاهدی) همه جا خود و پدرش را «تاج‌بخش» می‌خواند. این لاف‌ها به گوش محمدرضا می‌رسید و او را آزرده می‌ساخت. پس از بازگشت به ایران شنیدم در فرودگاه که زاهدی با تشریفات به استقبال محمدرضا رفته بود و با احترام خاصی او را وارد کشور کرد زمانی که محمدرضا با نصیری دست داد مشاهده کرد نصیری (که سرهنگ بود) درجه سرتیپی دارد. او پرسید: «درجات را من باید بدهم، کی به تو درجه داده؟» نصیری پاسخ داد. زاهدی! محمدرضا نگاه تندی به زاهدی کرد که معنایش این بود که حق نداشتی بدون اجازه من درجه بدهی.<sup>۱۰</sup>

۲۹

تقریباً یک هفته پس از کودتا بسیاری از امرا و افسران بلندپایه مانند سرلشکر عبدالله هدایت و سرلشکر مهدیقلی علوی مقدم و سرلشکر عباس گرزن و سرلشکر نصرالله مقبلی که دکتر مصدق آنان را بازنشسته کرده بود به کار دعوت شدند. سرلشکر هدایت به وزارت جنگ رسید و دیگران نیز به مشاغل و مقامات مهم منصوب گردیدند. سرلشکر عبدالحسین حجازی که در بازداشت بود به فرماندهی دانشگاه جنگ انتصاب یافت. همه افسران نیروهای نظامی و انتظامی که در فعالیت بر ضد مصدق شرکت داشتند به نوعی ترفیع درجه و ارتقاء مقام پیدا کردند. خود زاهدی نیز درجه سپهبدی گرفت.

در یادداشتی مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۵۳ (۱۰ شهریور ۱۳۳۲) راجع به وقایع کودتا که ظاهراً توسط مقامات وزارت خارجه انگلیس تهیه شده آمده است:

عقیده عمومی بر این است که سلطنت، به علت سنت‌های تاریخی، هنوز مورد علاقه عامه ایرانیان است. سلطنت رمز استقلال و حاکمیت ملی است و سدی در برابر کمونیسم تلقی می‌شود. محبوبیت شاه در آینده بسته است به این که او بخواهد دقیقاً مانند یک شاه مشروطه رفتار کند یا همان روش‌های گذشته را که مایه بیزاری مردم از او شده بود از سر

گیرد. نباید فراموش کرد که اقدامات مصدق برای محدود کردن مداخلات شاه در ارتش مورد پشتیبانی کل ملت بود و هرگونه نقض قانون اساسی توسط شاه در آینده مخالفت همه عناصر ترقی خواه کشور را در پی خواهد داشت.<sup>۱۱</sup>

بدین گونه شایعه اختلاف شاه و زاهدی بر سر زبان‌ها افتاد. سفیر امریکا در گزارش ۱۸ سپتامبر (۲۷ شهریور) خود می‌گوید: شاه در دستورهایی که به ارتش می‌دهد زاهدی را نادیده می‌گیرد. شاه آشکارا به سفیر امریکا گفت زاهدی باید بداند که ارتش ربطی به او ندارد. او دیگر افسر ارتش نیست. فردی سیویل است. اگر مطلبی دارد باید با خود شاه در میان بگذارد نه آن که مستقیماً در کار ارتش دخالت کند. سفیر کوشید با اشاره به مسؤلیت سیاسی دولت جلو تندروی شاه را بگیرد و گفت ارتش یک نهاد بسیار سیاسی است. وضع ارتش و تغییراتی که در آن رخ دهد ممکن است ثبات سیاسی کشور را برهم بزند. شاه اما قانع نشد. همین اندازه قول داد که نخست وزیر را در جریان اقدامات خود بگذارد. اما این که متعهد شود نظر نخست وزیر را در ارتش کار بندد و برخلاف نظر او اقدامی نکند حاضر نشد چنین قولی بدهد. شاه قاطعانه گفت که به عنوان فرمانده کل قوا او امر خود را به رئیس ستاد ارتش ابلاغ خواهد کرد؛ مستقیم و نه از طریق نخست وزیر. اما نخست وزیر حق صدور دستور به ستاد ارتش، مگر از طریق وزیر جنگ، نخواهد داشت و وزیر جنگ هم پیش از ابلاغ دستور نخست وزیر، شاه را در جریان خواهد گذاشت. سفیر باز تأکید کرد شاه باید کلاً اوامر خود را از طریق نخست وزیر و وزیر جنگ به ستاد ارتش بدهد وگرنه آن دو بی‌خبر خواهند ماند. اما شاه همچنان اصرار ورزید و بی‌رودربایستی گفت حاضر نیست که اوامر او از کانال نخست وزیر بگذرد و قول داد که خود مطالب مهم را پیش تر به اطلاع نخست وزیر خواهد رسانید.

شاه پس از این بگومگو باز به انتقاد از دولت پرداخت که چرا قدمی برای علاج بیکاری برنداشته است. سفیر گفت بی‌انصافی است که گرفتاری‌های مالی دولت نادیده گرفته شود. دولت وارث یک سیستم ورشکسته است. شاه این بار گفت پس چرا مردم را در جریان نمی‌گذارد؟ دولت از نظر ضعف اطلاع رسانی نیز قابل ملامت است. در واقع شاه می‌خواست دولت درباره ورشکستگی مالی خود داد سخن بدهد و گناه آن را به گردن مصدق بیندازد. بهانه‌گیری‌های شاه پایان نداشت.<sup>۱۲</sup>

### حکومت غیردموکراتیک «موقت»

شاه موضوع انتخابات را پیش کشید و گفت ظاهراً شما فشار می‌آورید که در امر انتخابات



تسریع شود. سفیر گفت نه؛ اما اگر تا اوایل مارس (اواخر سال ۱۳۳۲) مجلسی در کار نباشد دولت ممکن است با دشواری‌هایی مواجه شود. شاه گفت اما انجام انتخابات، پیش از آن که دولت موفق شود که قدم مؤثری بردارد، خطرناک خواهد بود. سفیر گفت قدم مؤثر پول می‌خواهد و دولت پول ندارد؛ پول در گرو قرارداد نفت است و تصویب قرارداد نفت موکول به تشکیل مجلس است.

تا اینجا قضیه روشن شده بود: ایران در دو راهه میان دیکتاتوری و کمونیسم قرار گرفته است. گزینه کمونیسم که اصلاً مطرح نیست چون تمام ماجراهای یک سال گذشته، و درگیری‌هایی که امریکا خود را آلوده آن کرده، در زیر نقاب نجات ایران از کمونیسم انجام شده است. بنابراین چاره‌ای جز پذیرش گزینه دیگر وجود ندارد. منتها واقعیت‌های عالم سیاست همواره در ابر غلیظی از ریا و ظاهرسازی فروپچیده است. نمی‌شود گفت که امریکای جفرسون علناً و رسماً دارد یک رژیم دیکتاتوری را تحمیل می‌کند تا قرارداد نفتی را که مردم ایران قبول ندارند به امضا برساند. از سوی دیگر قرارداد نفت قرارداد درازمدتی است و امروز را فردایی در پی است. اعتبار قرارداد ایجاب می‌کند که محکم کاری بشود. باید مجلس بیاید و قرارداد را شش میخه کند. قرارداد پس از تصویب مجلس به صورت قانون درمی‌آید. قانونی که قانون‌گذار خود ملتزم می‌شود که آن را تغییر نخواهد داد. مجلس هم انتخابات لازم دارد. پس می‌گوییم که دیکتاتوری یک دیکتاتوری «موقت» است که ظواهر دموکراسی را حفظ می‌کند؛

### بازی موش و گربه

شاه گفت باید دید نجات ایران از کمونیسیم مهم تر است یا مسئله نفت. اگر امریکا برای نجات ایران از کمونیسیم بهای بیش تری قائل است می تواند کمک های مالی بیش تری را تا پیش از تشکیل مجلس، در اختیار دولت بگذارد و پرسید: آیا امریکا می خواهد حل مسئله نفت به بهای از دست دادن استقلال ایران تمام شود؟ سفیر گفت استقلال ایران در صورتی از دست خواهد رفت که مسئله نفت حل نشود. اگر مسئله نفت حل نشود افکار عمومی امریکا اجازه نخواهد داد کمک های مالی بیش تری به ایران بشود و کنگره نخواهد توانست پولی به ایران بپردازد. وانگهی اگر بنا شود که امریکا کمک های مالی خود را ادامه دهد افکار عمومی انگلستان برخواید آشفت و دولت انگلیس را زیر فشار قرار خواهد داد. آنگاه سیاست های متعارض انگلستان و امریکا در ایران همدیگر را خنثی خواهد کرد و میدان عمل برای روس ها باز خواهد شد. شاه گفت می ترسد انجام انتخابات پیش از آن که دولت بتواند عمل کرد مؤثری را ارائه دهد به راه یافتن نمایندگان مزاحم و غیرمسئول در مجلس منتهی شود و آن ها کار دولت را فلج کنند. سفیر گفت اگر ایران نتواند از طریق انتخابات آزاد یک عده نمایندگان میهن پرست به مجلس بفرستد و قوانین مورد نیاز را برای حفظ استقلال و تأمین رفاه مردم به تصویب برساند در آن صورت باید به این نتیجه رسید که وجود یک ایران مستقل و دموکرات در شرایط فعلی میسر نیست. بنابراین یا باید به یک حکومت موقت غیردموکراتیک در ایرانی مستقل رضا داد و یا باید قبول کرد که ایران به طور دائم با حکومتی غیردموکراتیک به کشورهای پشت پرده آهنین ملحق شود.

معلوم بود که امریکا کدام یک از دو شق را می خواهد. باید مجلسی باشد و قرارداد نفت را تصویب کند. اگر مردم ایران حاضر باشند که بدون دخالت دولت و از طریق انتخابات آزاد نمایندگان را به مجلس بفرستند چنان که تصویب قرارداد را، با حفظ تشریفات و تظاهر به راه و رسم دموکراسی، ممکن گرداند البته بهتر خواهد بود وگرنه چاره ای جز توسل به روش غیردموکراتیک، یعنی دخالت دولت در انتخابات، نیست.

### انتخابات و صافی نظارت

شاه که نکته را دریافته بود فرصت را از دست نداد و گفت: «در شرایط فعلی شاید مطمئن تر باشد که انتخابات تحت نظارت صورت گیرد». این «نظارت» در انتخابات که شاه پیشنهاد می کرد همان کلمه به ظاهر حق و معصوم است که همیشه دولت ها در ایران با توسل به آن مجالس را از

نمایندگان فرمایشی پر کرده‌اند. سفیر که البته خود مقصود شاه را از «انتخابات تحت نظارت» خوب درمی‌یافت گفت:

شاه و دولت در این باره بهتر می‌توانند داوری کنند اما به نظر من اگر قرار باشد انتخابات تحت نظارت صورت گیرد هدف باید این باشد که مجلس با ایرانیان هوشمند و میهن‌پرست و صدیق و دارای وسعت ذهن و صلاحیت رهبری پر شود و نه از آدم‌های درجه دوم و شاید متقلب که تنها هنرشان فرمانبرداری و دادن رأی موافق است.

شاه گفت: البته، ولی زاهدی باید پیش از انجام انتخابات، آدم‌های ناصالح و مشکوک را هم از کابینه و هم از میان مشاوران خود و هم از وزارت‌خانه‌ها بیرون بریزد. این نیز در درجه اول ضرورت و فوریت است که ارتش از حیث روحیه و همچنین از حیث تجهیزات تقویت شود. شاه با این گفته باز به بیش‌ترین مسئله مورد علاقه خود یعنی ارتش برگشت و لزوم تهیه مسکن و افزایش حقوق برای ارتشیان را یادآور شد. و گفت در صورتی که روحیه ارتشیان با تأمین نیازهای مالی آنان تقویت گردد و از وفاداری ارتش اطمینان حاصل شود وی در وضعی قرار خواهد گرفت که حتی اگر انتخابات تحت نظارت به تشکیل مجلسی مطلوب نیانجامد آن را منحل کند و تا آنگاه که شرایط لازم فراهم آید یک حکومت دیکتاتوری برقرار سازد. بنابراین امریکا باید بداند که یک ارتش وفادار در شرایط دشوار موجود ایران چه معنی دارد!

شاه حق داشت. حکومت غیردموکراتیک، اگرچه «موقت»، محتاج سرنیزه است. حکومتی که تکیه گاهی قوی در میان مردم نداشته باشد زور لازم دارد. سفیر امریکا نکته‌ای را که در کلام شاه بود خوب درمی‌یافت. پس درصدد برآمد تا بداند ارتش «وفادار» شاه برای امریکا چه هزینه‌ای خواهد داشت و پرسید که شاه دقیقاً چه در نظر دارد؟ شاه گفت نمی‌تواند رقم دقیقی به دست بدهد. فکر می‌کند که ماهی سیصد هزار دلار برای افزایش حقوق ارتشی‌ها و ماهی دویست هزار دلار برای هزینه مسکن سازی آنان لازم باشد. اما این پول‌ها باید از بودجه برنامه عمومی عمرانی جدا گرفته شود و مردم نگویند که از گلوی کارگرا می‌برند و خرج ارتش می‌کنند. این ماهی نیم میلیون دلار پولی است که باید اضافه بر بودجه کلی دولت در نظر گرفته شود.<sup>۱۳</sup>

### تجهیز ارتش برای مقاومت در برابر حمله شوروی

شاه بار دیگر در ۲۹ سپتامبر ۱۹۵۳ (۷ مهرماه ۱۳۳۲) درباره ارتش با سفیر امریکا گفت‌وگو کرد. او این بار می‌خواست بداند که نظر امریکا و بریتانیا درباره آینده ارتش ایران چیست؟ آیا ارتشی می‌خواهند که تنها وظیفه استقرار نظم و قانون در داخل کشور را بر عهده گیرد یا نه، می‌خواهند ارتشی باشد که در صورت حمله شوروی از عهده مقاومت‌های اولیه و عقب‌نشینی



از موضعی به موضع دیگر نیز برآید. شاه می‌اندیشید که ارتش کنونی به درد هیچ یک از این دو سناریو نمی‌خورد. اگر برای نظم داخلی است که بسیاری از تجهیزات سنگین خود را باید رها کند. این گونه تجهیزات در مقابله با اغتشاش‌های داخلی کاربردی نمی‌تواند داشت.

شاه پیشنهاد می‌کرد که جواب این سؤال باید پس از طرح موضوع در شورای امنیت ملی آمریکا و تأیید رئیس جمهور مشخص گردد. او می‌گفت: در گذشته بریتانیا مایل نبود که ارتش ایران آن اندازه توانایی داشته باشد که حتی از عهده مقاومتی موقت در برابر هجوم خارجی برآید اما همین بریتانیا با تقویت ارتش ترکیه مخالفتی نمی‌نمود. در صورتی که به نظر او عاقلانه نبود که ترکیه را تقویت بکنند و ایران را در وضعی رها سازند که در مقابل هجوم شوروی نتواند دست‌کم تا رسیدن قوای آمریکا و انگلیس مقاومت و پایداری نماید. شاه متذکر شد که البته کوچک کردن ارتش و محدودیت آن باعث تضعیف روحیه خواهد شد ولی می‌خواهد نظر قطعی آمریکا و بریتانیا را در این باره بداند. او گفت: مصدق معتقد بود که ارتش تنها برای تأمین نظم داخلی لازم است اما وقتی کنترل ارتش را به دست گرفت نتوانست نظر خود را اجرا کند زیرا که از مخالفت ارتشیان بیمناک بود و قضیه را همین طور رها کرد.<sup>۱۴</sup>

سفیر ملاحظات شاه را درباره ارتش به واشنگتن گزارش کرد. بایرود نیز آن را با سفیر انگلیس در آمریکا در میان نهاد. نظر خود آمریکایی‌ها این بود که به ایرانی‌ها نباید گفته شود که ارتش آن‌ها به درد مقاومت در برابر حمله از خارج نمی‌خورد و تنها وظیفه حفظ نظم در داخل را بر عهده دارد. انگلیسی‌ها هم موافق بودند که این مطلب را نمی‌توان آشکار و پوست کنده به ایرانی‌ها گفت.<sup>۱۵</sup>

شاه از این پس در هر فرصت بحث ارتش را با سفیر آمریکا در پیش می‌کشید و بردیدگاه خود تأکید می‌ورزید. واشنگتن در پاسخ سفیر به او اطلاع داد که برحسب تصمیماتی که تاکنون در شورای امنیت ملی اتخاذ گردیده ارتش ایران نقش دفاعی ندارد و تنها عهده‌دار تأمین امنیت و نظم داخلی است اما اگر هندرسن نظر دیگری داشته باشد می‌تواند پیشنهاد کند تا بررسی شود و در صورت تصویب باید بودجه مناسبی برای آن در سال‌های آینده منظور گردد.<sup>۱۶</sup>

یادداشت‌ها:

1. The Ambassador in Iraq (Berry) to the Department of State. Top Secret. Priority, Baghdad, August 17, 1953.

۲. به گزارش روزنامه اطلاعات (۳۱ مرداد ۱۳۳۲) هشت فروند هواپیمای عراقی در بغداد از هواپیمای شاه استقبال کردند و مراسم گارد احترام در برابر او برگزار شد. در ورود به تهران نیز سه فروند هواپیمای ایرانی به پیش‌باز او رفتند.

3. Kermit Roosevelt, *Countercoup, the Struggle for Control of Iran* (New York: McGraw Hill, 1979). pp. 199 & 201.
- ترجمه فارسی نوشته کریمیت روزولت را از غلامرضا نجانی، مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷)، ج ۲، ص ۱۴۸-۱۵۰ نقل کرده‌ایم.
۴. برای تفصیل بیشتر به متن گزارش زیر از سفیر امریکا مراجعه شود:  
The Ambassador in Iran (Henderson) to the Department of State. Top Secret. Niact. Tehran, August 23, 1953.
۵. سند شماره ۳۵۶، گزارش سفیر امریکا در لندن به واشنگتن، مورخ ۲۵ اوت ۱۹۵۳ (مجموعه اسناد وزارت خارجه امریکا، مجلد دهم).
6. Brian Lapping, *The End of Empire* (London: Granada Publishing Ltd., 1985) p. 223.
7. Kermit Roosevelt, *Countercoup, the Struggle for Control of Iran* (New York: McGraw Hill, 1979). p. 207.
8. The Ambassador in Iran (Henderson) to the Department of State. Secret. Priority. Tehran, September 18, 1953.
۹. روزنامه اطلاعات، مورخ ۳۱ مرداد این خبر را جزو وقایع پنجشنبه ۲۹ مرداد آورده است.
۱۰. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰)، ج ۱، ص ۱۸۳.
۱۱. سند شماره ۳۶۲ تحت عنوان "British Memorandum, Persia Political Review of the Recent Crisis" (یادداشت مربوط به دولت بریتانیا، بررسی سیاسی بحران اخیر ایران) (مجموعه اسناد وزارت خارجه امریکا، مجلد دهم).
12. The Ambassador in Iran (Henderson) to the Department of State. Secret. Priority. Tehran, September 18, 1953.
- گزارش مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۵۳ هیأت برنامه‌ریزی شورای امنیت ملی امریکا درباره ایران نیز یادآور می‌شود:
- «تهدید کمونیست‌ها و گروه‌های مخالف دیگر همچنان ادامه دارد. مشکل مصدق باید حل شود. موقعیت زاهدی از سوی شاه در خطر است زیرا شاه ذاتاً نسبت به هر نخست‌وزیر قوی سوءظن دارد. هر حکومت غیرکمونیست دیگری هم بر سر کار بیاید با همین مشکلات دست به گریبان خواهد بود.» (United States Policy Towards Iran: A Report to the National Security Council by N. S. C. Planning Board [DRAFT] December 21, 1953. Yonah Alexander and Allan Nanes, Editors, *The United States And Iran. A Documentary History*, University Publications of America (1980), p. 266)
13. Ibid.
14. The Ambassador in Iran (Henderson) to the Department of State. Secret Tehran, September 29, 1953.
۱۵. زیرنویس گزارش مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۵۳ سفیر امریکا، عطف به تلگرام ۹۱۶/۷۸۸ ۲۹۵۳-۵۵/۹ (صفحه ۸۰۶ مجموعه اسناد وزارت خارجه امریکا، مجلد دهم).
۱۶. این مطلب در زیرنویس گزارش مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۵۳ سفیر امریکا آمده، عطف به تلگرام ۹۷۹ (صفحه ۸۳۱ مجموعه اسناد وزارت خارجه امریکا، مجلد دهم).